

شمس الدین خاله و شهاب الدین خاله

مهدی علیائی مقدم (استادیار دانشگاه تهران)

درباب احوال و اشعار شمس الدین خاله اطلاعات مختصری در اختیار داریم و قدیم‌ترین مأخذ شناخته شده لباب الألیاب محمد عوفی است. عوفی (ص ۵۰۴) او را شمس الدین محمد بن مؤید حدادی معروف به شمس خاله شناسانده و تذکره‌نویسان پس از او نیز اطلاع موثق چندانی از او به دست نداده‌اند (از باب نمونه ← رازی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ هدایت، ج ۲، ص ۸۱۲). از معاصران، سعید نفیسی، در تاریخ نظم و نثر خود (← نفیسی ۲، ج ۱، ص ۸۵-۸۶)، و تعلیقاتش در تاریخ بیهقی (نفیسی ۱)، ج ۴، ص ۱۳۵۵-۱۳۶۲) در باب این شاعر اطلاعاتی به دست داده که ذبیح الله صفا نیز، در تاریخ ادبیات خود، آنها را تکرار کرده است (صفا، ج ۲، ص ۸۲۴-۸۲۵). نفیسی، در تاریخ نظم و نثر خود، شمس خاله را اولاً، در زمره شاعران قرن ششم جای داده و خواهیم دید که این قول قطعاً نادرست است؛ ثانیاً، او را برادر دو تن از مشاهیر قرن ششم - مجدالدین بغدادی، عارف نامدار، و بهاءالدین محمد بن مؤید بغدادی، صاحب التوسل إلى التوسل - دانسته است. دلیل او بر این نظر نام پدر این سه تن (مؤید) و انتسابشان به بغدادک خوارزم است. اما خود او نیز متوجه این نکته بوده که بهاءالدین و شمس الدین نامشان محمد است و این برای دو برادر غریب است. خواهیم دید که، در کنار قول عوفی که نام شمس خاله را محمد آورده، نام دیگری هم در منابع برای او ذکر شده است. در میان شاعران ماوراءالنهری نیمه اول قرن هفتم،

شاعر دیگری هم به نام شهاب‌الدین خاله سراغ داریم که غیر از شمس‌الدین خاله و به کلی ناشناخته است. اشعار مختصری از او در دواین شاعران معاصرش نقل شده و فعلاً منبع دیگری در ذکر او جز این اشعار سراغ نداریم. آنچه، جدای از نوشته مختصر عوفی، درباره شمس خاله گفتنی است رابطه او با شاعران معاصرش نظیر سیف سپرنگی^۱ (اسفرنگی) و ضیاء‌الدین پارسی خجندی است که در دیوان آنان بازتاب یافته است. در دیوان سیف سپرنگی، قصیده‌ای از او در مدح سیف ذکر شده (← سیف اسفرنگی، ص ۳۸۵-۳۸۲)؛ سیف نیز، در قصاید و قطعات خود، او را هم مدح (← همان، ص ۲۱۹ به بعد، ۳۸۳-۳۸۵، ۵۴۲) و هم هجو (← همان، ص ۵۱۳) گفته است. متأسفانه، جز ابیاتی که عوفی از شمس خاله نقل کرده و قصیده‌ای که از او در دیوان سیف نقل شده، اثر قطعی‌الصدوری از او به دست نیامده است. بیشتر اشعاری که نفیسی از سفینه‌هایی که معرفی نکرده و در تعلیقات تاریخ بیهقی آورده یقیناً از او نیست. (← ادامه مقاله)

از اشعار سیف سپرنگی درباره احوال شمس خاله اطلاعاتی به شرح زیر به دست می‌آید:

— نام او، به گواهی بیتِ شمس دُولِ عُمَرَ آنک* در اصل گوهر او پیرایه ظفر بست بر ذوالفقارِ حیلز [اصل: آنکه] عمر بوده است (همان، ص ۲۲۱). از دو قول معاصران شمس خاله — عوفی که او را محمد و سیف سپرنگی که او را عُمَرَ خوانده — تشخیص ارجح دشوار است هر چند سیف سپرنگی با شمس خاله مشاعره و احتمالاً مراوده داشته و بر احوال او واقف‌تر از عوفی بوده است. باید افزود که عوفی، به قول خودش، در سفر سمرقند به سال ۵۹۵ (عوفی، ص ۴۵؛ نیز ص ۱۷۴ و ص ۵۱۴) با شمس خاله — که، بر اساس تاریخی که از تولدش به دست خواهیم داد، در آن موقع، سنی و نه ساله بوده — آشنا شده و اشعار کمی از او به یادش مانده است. در عین حال، احتمال خطای کاتب منتفی نیست.

(۱) نسبت او، در منابع قدیم، به خلاف منابع متأخر، غالباً سپرنگی ضبط شده نه اسفرنگی (← نسخه کهن دیوان ضیاء‌الدین پارسی که، به احتمال قوی، در نیمه دوم قرن هفتم کتابت شده است. ← پانوش ۳). ترقیمه نسخه دیوان سیف سپرنگی (گنجینه گنج بخش به شماره ۷۶۸ مورخ ۷۵۴ ق) به قلم شخصی به نام علی کفش دوز است (عکس شماره ۴۵۳ از همان نسخه). اما، در سفینه شمس حاجی مورخ ۷۴۱ (ص ۴۷۰)، نسبت او به صورت اسفرنگی ضبط شده است.

به هر حال، اگر نام شمس خاله عُمَر باشد، قول نفیسی درباره برادری شمس خاله و بهاء‌الدین بغدادی، دست‌کم از حیث منتفی شدن اشتراک نام، ایرادی ندارد.

— از القاب او عمده‌الملک بوده به گواهی بیت خوش کرده وقت خود را بر یاد عمده‌الملک استاد مکتب عقل مختار هفت کشور (همان، ص ۲۲۰)؛ همچنین بیت تشبیهی است نمودن شکستگی شب را به خط عمده‌الملک کمال شمس‌الدین (همان، ص ۳۸۳). ذبیح‌الله صفا نیز، با استناد به بیتهای از ضیاء‌الدین پارسی (عمده‌الملک فروغ‌گهر حدادی کوه شکست از قلمش قاعده‌دُرِ ثمین) به نقل از هدایت (ج ۲، ص ۸۴۴)، این لقب را ذکر کرده است. (صفا، همان‌جا)

— در آغاز چند قصیده‌ای که سیف سپرنگی در مدح شمس خاله گفته، نسبت سمرقندی^۲ (← عنوان ص ۲۱۹، ص ۳۸۳، ص ۴۳۹) آمده و آن با گفته عوفی، که در ضمن گزارش سفرش به سمرقند، از شمس خاله سخن می‌گوید (عوفی، ص ۵۱۴)، مطابقت دارد. اما نفیسی، در تعلیقات خود بر تاریخ بیهقی، ظاهراً بر اساس قول هدایت (هدایت، ج ۲، ص ۸۱۲)، نسبت بخاری را برای او ذکر می‌کند (همان). نسبت حدادی شمس خاله در بیت نظام‌گوهر حدادیان که مُلکِ سخن ز فیض خاطر او یافت قوت تمکین (سیف اسفرنگی، ص ۳۸۳)، که هم در لباب‌الآلباب عوفی و هم در عناوین قصاید مدحی سیف سپرنگی آمده، بر تعلق او به خاندانی احتمالاً با وجاهت در سمرقند دلالت دارد.

در دیوان ضیاء‌الدین پارسی، شاعر معاصر شمس خاله، که ظاهراً با او روابط دوستانه‌ای داشته (← هدایت، همان)، مرثیه‌ای در سوگ او وجود دارد که از حیث تاریخ ولادت و وفات او با ارزش است (← نسخه شماره ۲۵۲ کتابخانه سلطنتی که احتمالاً در نیمه دوم قرن هفتم کتابت شده است.^۳) این مرثیه با عنوان «در مرثیه شمس‌الدین خاله» در عکس ۳۲۷۵

۲) در نسخه کهن دیوان سیف از گنجینه گنج‌بخش، این عناوین ثبت نشده دلیلش آنکه کاتب ظاهراً عناوین را با شنگرف می‌نوشته و جای عناوین را از حدود نیمه کتاب خالی گذاشته تا بعد آنها را بنویسد که توفیق نیافته است.

۳) چنانکه نگارنده در مقاله «شعری از حاجی جلال لارندی، شاعر ناشناخته سده هشتم» (مجله، کتاب ماه ادبیات، شماره ۷۳، اردیبهشت ۹۲) اشاره کرده، توضیحاتی که آتابای، در فهرست کتابخانه سلطنتی، درباره تاریخ کتابت این نسخه آورده (آتابای، ج ۲، ص ۷۳۲) صحیح نیست. او، در واقع، تاریخ یادداشت پایان نسخه را

از میکروفیلم این نسخه مندرج است:

مغربتِ خاکیِ لحد [شد] مگر ای شمس‌الدین
حمله مرگ به جان تو رسانید آسیب
از وفات تو خبر چون به ملایک برسید
طبیع تو راست از آن بود به اتمام حیات
به کمین بیت تو کز توبه پسندیده ترست
طبیع من حق تو در مرثیه نگذارد از آنک
جانم آن لحظه برون خواست شدن از رو گوش
شست و هفت است مرا سال ولی از مهرت
گرچه در شصت و سی بود و شش این رفتن تو
که به مشرق ز غمت روز هنر گشت سپاه
گرچه در گرد تو از فضل و هنر بود سپاه
همه گفتند به تعظیم که: «إِنَّا لِلَّهِ»
که بر آمرزش تو خواست شد امروز گواه
درگذارد ز تو حق هرچه بدیدست گناه
در غمت زنگ زد آیینۀ طبعم از آه
که به گوشم خبر مرگی تو آمد ناگاه
سال هشتاد تو بنمود مرا بس کوتاه
تا ابد از تو بماناد سخن در افواه

از دو بیت پایانی این مرثیه، که به صراحت سال وفات و سن شمس خاله و حتی سن خود ضیاء به هنگام وفات شمس خاله ذکر شده، آسان می‌توان دریافت که ولادت شمس خاله، با توجه به وفات او به سال ۶۳۶ هجری در سن هشتاد سالگی، در سال ۵۵۶ بوده و ولادت ضیاء‌الدین پاریسی نیز، به این قرینه که در سال ۶۳۶ شصت و هفت سال سن داشته، سال ۵۶۹ بوده، هر چند خود ضیاء، در بیت

سال چون پانصد و هفتاد گذشت از هجرت
نقش بند ازلی نقش وجودم بنگاشت
(دیوان ضیاء، عکس شماره ۳۲۸۲)

از قطعه‌ای، ولادتش را سال ۵۷۰ ذکر کرده است.

از این جمله برمی‌آید که شمس خاله و ضیاء‌الدین پاریسی از شاعر معاصر خود، سیف سپرنگی، که ذکر آنان در دیوانش آمده و، به تصریح خودش، مرا ملاز پس از تاریخ هجرت به سال پانصد و هشتاد و یک زاد. (سیف اسفرنگی، ص ۵۴۴)

→ تاریخ کتابت نسخه دانسته است. تاریخی که در یادداشت انتهای نسخه زیر شعر حاجی جلال لارندی آمده اولاً، یا قلم متأخرتر از قلم دیوان است؛ ثانیاً، این تاریخ متعلق به کتابت یادداشت است نه دیوان؛ ثالثاً، بنابر قراین متقن تاریخی در باب مملوح حاجی جلال، تاریخ بست و بستین و بستمانه (۶۶۶) در این یادداشت نمی‌تواند درست باشد و، به احتمال قریب به یقین، تاریخ درست ۷۶۶ است و این تاریخ، به خلاف تصور آتابای، به کتابت دیوان ضیاء ربطی ندارد.

نفیسی، در تعلیقات خود بر تاریخ بیهقی، آورده است که، در سفینه‌ها و منابع او، اشعار شمس خاله با اشعار ضیاء خلط و اشعاری، که به زعم او از آن شمس خاله است، به نام ضیاء نقل شده است (نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۶۲). وی، با این قید، تلاش می‌کند اشعاری را که به نظر او از آن شمس خاله است متمایز سازد و، در عین حال، از خلال اشعاری که گمان کرده از آن شمس خاله است، ممدوحان او را شناسایی کند. حقیقت این است که بیشتر اشعاری که نفیسی به شمس خاله نسبت می‌دهد در دیوان معتبر ضیای خجندی آمده است. متأسفانه نفیسی منابع خود را به اسم و رسم نمی‌شناساند و این فرصت را در اختیار ما نمی‌نهد تا با ارزش‌سنجی آنها قضاوت نسبتاً مطمئنی در باب تعلق اشعار داشته باشیم.

نخستین شعری که نفیسی به شمس خاله نسبت داده قصیده‌ای است به مطلع
خیز که می‌دهد دمی بیش مخور دم سحر* پیش صبح باز شو چنگ بخواه و باده خور
(همان، ص ۱۳۵۵)

* کذا فی الأصل

این قصیده در دیوان ضیاء نیامده اما نفیسی ممدوح آن را، به خطا، شمس‌الملک احمد بن ارسلان پنداشته از این رو که او را با نورالدین احمد (حکومت: ۴۹۶-۵۲۲) یکی گرفته حال آنکه شمس خاله در سال ۵۵۶ متولد شده و نمی‌تواند مادح نورالدین احمد باشد.

نفیسی، پس از این قصیده، سه قصیده دیگر را، که گمان کرده در مدح حسام‌الدین حسن بن علی از پادشاهان خانیّه است، نقل می‌کند: قصیده‌ای به مطلع
ز خاکپای تو چون دیده توتیا گیرد ز دیده چهره خورشید و مه ضیا گیرد
(همان، ص ۱۳۵۷)

این قصیده، در دیوان ضیاء، ذیل مدایح «الامیرالکریم حسام‌الدین بیغو»^۴ ملک‌شاه المرغینانی آمده است. (عکس شماره ۳۱۶۴)

۴) نفیسی این لفظ را با دلایل خود بیغو قرائت کرده و باسورث (بازورث) ضبط آن را برای کسان دیگر بیغو آورده است (باسورث، ص ۳۴۷؛ نیز، برای توضیح درباره این صورت و صورت بیغو ← بازتولد، ج ۱، ص ۵۷۳). پریستاک نیز، در مقاله خود، بیغو و پیغو را دو عنوان با اعتبار غزها می‌داند. (Pritsak, p, 289) →

قصیده دیگری به مطلع

ای جهان را ز وصال تو همایون شده فال فرخ آن روز که باشد ز تو آمدید وصال
(همان، ص ۱۳۵۸)
این قصیده، در دیوان ضیاء، ذیل مداخل: «الملك الكبير الكريم نظام‌الدین یبغو ملک‌شاه المرغینانی»
(عکس شماره ۳۱۶۶) آمده است.

سرانجام باز قصیده‌ای به مطلع

ای از خیال توام لاله‌زار چشم تا کی بود ز روی توام لاله‌باز چشم
(همان‌جا)
این قصیده نیز در دیوان ضیاء ذیل مداخل همان حسام‌الدین یبغو ملک‌شاه مرغینانی
آمده است. (عکس شماره ۳۱۶۱)

چنان‌که می‌بینیم، در دیوان ضیاء، ممدوح قصیده‌های اول و سوم حسام‌الدین یبغو
ملک‌شاه و ممدوح قصیده دوم نظام‌الدین یبغو ملک‌شاه است و این دو، به خلاف پنداشت
نفیسی (همان، ص ۱۳۵۷ نیز ص ۱۳۷۰)، دو تن اند است نه یک تن. به نظر می‌رسد صفا (ج ۲،
ص ۸۲۴) نیز به دو تن بودن ممدوح قایل شده است. اطلاعات ما درباره حکام و امرای
خانیّه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در ماوراءالنهر، به دلیل قلت منابع، بسیار
ناچیز است. از این رو، محققان، در بازشناسی ممدوحان شاعران این دوره از تاریخ
ادبیات فارسی، بعضاً دچار سردرگمی شده‌اند. از اشعار ضیاء‌الدین پارسی، که گفتیم
نفیسی آنها را از آن شمس خاله پنداشته است، برمی‌آید که نام و نام پدر حسام‌الدین یبغو
ملک‌شاه حسن بن علی بوده است:

حسام دین حسن بن علی که با دشمن به روز معرکه آیین مرتضا گیرد
(← نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۵۷)

نیز

یبغو ملک‌شاه آیت نصرت که اندرو بیند نشان ز نصرت پروردگار چشم
عادل حسام دین حسن بن علی که دید اندر حسام او اثر ذوالفقار چشم^۵
(دیوان ضیاء، عکس شماره ۳۱۶۱)

(۵) این بیت در منقولات نفیسی از اشعاری که به شمس خاله نسبت داده شده نیامده است. (← همان،
ص ۱۳۶۰)

نفیسی، که به یک تن بیغو ملک‌شاه با القاب حسام‌الدین و نظام‌الدین قایل است، در نقل اشعار ضیاء، لقب عزالدین را هم به آنها می‌افزاید؛ چون، در شعری از ضیاء، از الغ ملک‌شاهی یاد می‌شود که شاعر او را با لقب عزالدین نام می‌برد:

عهدِ بیمِ الغ ملک‌شاه است که چو عهدِ بقاش دیر بپای
خسرو کامکار عزالدین ملکی خصم‌بند قلع‌گشای

(همان، ص ۱۳۶۹-۱۳۷۰)

او ممدوحی را که عوفی در لباب‌الآلباب به نام بیغو ملک خوانده و او را پادشاه مرغینان و کاشان (ظ: کاسان) دانسته همین نظام‌الدین یا حسام‌الدین یا عزالدین ملک‌شاه بیغو حسن بن علی دانسته است (← همان، ص ۱۳۷۰). هر چند، چنانکه یاد شد، بر اساس دیوان ضیاء، حسام‌الدین و نظام‌الدین لقب دو تن است و، به احتمال قریب به یقین، عزالدین ملک‌شاه نیز غیر از این دو باید باشد و ظاهراً ملک‌شاه هم لقب خاص یک تن نبوده^۶، آن کس که عوفی از وی سخن می‌گوید نمی‌تواند همین حسام‌الدین حسن بن علی معاصر شمس خاله و ضیاء باشد ولو آنکه، موافق قول عوفی، نسبت مرغینانی داشته باشد که وی بیغو (بیغو) ملک را حکمران مرغینان و کاسان دانسته است؛ زیرا، بنا بر تعلیقات قزوینی بر لباب‌الآلباب، «احتمال قوی می‌رود که مقصود قلیج طمغاج ابوالمعالی الحسن بن علی بن عبدالمؤمن المعروف به حسن تگین از خانیة ماوراءالنهر باشد که، از سنه ۵۲۴ تا ۵۲۶، از جانب سلطان سنجر، حکمران سمرقند و آن نواحی بوده» (← عوفی، ص ۵۷۴). از سال شمار باسورث (بازورث) هم، که حکومت بیغو ملک و پدر و جدش را با علامت سؤال نشان داده (← باسورث، ص ۳۵۲)، می‌توان دریافت که او در سال ۵۲۶- که پسرش، جلال‌الدین حسین بن حسن تگین، قدرت یافته - در قید حیات نبوده و، بر همین اساس، قطعاً شمس خاله و ضیاء‌الدین پاریسی نمی‌توانند ماحد و معاصر کسی باشند که سی سال پیش از تولد اولی و چهل و چهار سال پیش از تولد دومی قدرت خود را از دست داده است. عوفی نیز، در سخن از بیغو ملک یا همان حسن تگین، فعل‌ها را به صیغه‌ای می‌آورد حاکی از آن که او دیری است از دنیا رفته است. (← همان، ص ۵۳)

۶) چنانکه، در دیوان سیف سپرنگی، قصیده‌ای در مدح خسرو ملک‌شاه بن اسدالله آمده است.

(← سیف اسفرنگی، ص ۳۴۵)

به نظر می‌رسد تعیین ممدوحان شاعران ماوراءالنهری اوایل قرن هفتم از جمله شمس خاله و ضیاءالدین پارسی، به جهت اشتراک نام، از دیرباز مایه سردرگمی مورخان و محققان بوده است چنانکه بداؤنی (۹۴۷-۱۰۱۴)، در منتخب‌التواریخ، به هنگام بحث از معاصران مسعود غزنوی از «بیغوی ترکمانان» یاد می‌کند که، پس از تمرّد از مسعود، ناچار به عذرخواهی می‌شود و بداؤنی، در تشخیص این بیغو (بیغو)، می‌گوید: «و همانا این بیغو همان است که ضیاءالدین فارسی در مدح او قصیده‌ها دارد» (بداؤنی، ج ۱، ص ۱۷) که، بنابراین نظر، ضیاءالدین پارسی در ردیف شاعران نیمه اول قرن پنجم قرار می‌گیرد! خلط و خطا در باب هویت ممدوحان شاعران ماوراءالنهری در نسخه معتبر دیوان ضیاء نیز به نحوی راه یافته چنانکه، ذیل اشعار مربوط به مدایح نظام‌الدین بیغو ملک‌شاه، اشعاری نقل شده که آشکارا در مدح الغ تکسین سپهسالار است و، در چنین خطی، حتی اگر از آشفتگی نسخه و صحافی نامرتب اوراق آن ناشی شده باشد، اشتراک لقب حسام‌الدین برای الغ تکسین و بیغو ملک‌شاه حسن بن علی بی اثر نبوده است.

اشعاری که نفیسی از شمس خاله در مدح حسام‌الدین الغ تکسین سپهسالار محمد بن

عبدالله^۷ به مطلع

خیز که باز در افق لشکر صبح زد علم کینه کشید بر فلک شاه کواکب از حشم

(← نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۶۰)

و به مطلع

دوش کز جنگ این کبود حصار بازگشت آفتاب تیغ گزار

(← همان، ص ۱۳۶۱)

از همان سفینه‌هایی که نشانی آنها را نمی‌دهد نقل کرده در دیوان نفیسی ضیاءالدین پارسی کامل‌تر آمده است (← ضیاءالدین پارسی، عکس شماره ۳۲۳۰ و ۳۲۳۱-۳۲۳۲) و، بی‌گمان، این اشعار نیز از آن ضیاءالدین پارسی است نه شمس خاله.

در نسخه‌ای از تذکره بتخانه محمد صوفی مازندرانی، ذیل نام شمس‌الدین حساد، چهار بیت شعر نقل شده که غیر از اشعاری است که عوفی از شمس خاله نقل کرده و

(۷) ضبط نام مطابق دیوان ضیاءالدین پارسی است.

از این حیث مغتنم است. نباید از نظر دور داشت که قلّت ابیات و اشعار شمس خاله در جنگ‌هایی از نوع بتخانه حاکی از کمیابی اشعار شمس خاله است از روزگار عوفی تا روزگار محمد صوفی مازندرانی. چهار بیت این است:

دوش در موکب سپاهِ ظلام خواب شد خسرو ولایتِ شام
وانگه از قلز خاکِ درگه اوست برتر از حدّ جنش و آرام
مانده از شرمِ فضله خلتش قرص خور در تنورِ گردون خام
خدمتِ حلقه نگیش را سر درآورده چرخ مینافام

(صوفی مازندرانی، نسخه شماره ۱۲۰ مجلس، ص ۵۹۱)

در دیوان ضیاء‌الدین پارسی، علاوه بر شمس خاله، از شاعر دیگری به نام شهاب‌الدین خاله نیز، در مشاعره با ضیاء، شعرهایی نقل شده که یقیناً غیر از شمس خاله و فعلاً ناشناخته است. اینکه چرا ذکری از این شاعر در تذکره‌ها به خصوص در لباب‌الآباب عوفی نیامده بر ما معلوم نیست. مشاعره او با دو تن از شاعران ماوراءالنهری به جا مانده که می‌رساند او از شاعران ماوراءالنهر است. آنان که ذکرشان در تذکره عوفی با لقب شهاب‌الدین آمده است با لفظ خاله یاد نشده‌اند. بدین قرار، فعلاً، جز در دو دیوان سیف سپرنگی و ضیاء‌الدین پارسی، در جای دیگری از این شهاب‌الدین خاله ذکری سراغ نداریم. با این حال، دور نیست که نام او با نام شمس خاله یکی انگاشته شده باشد. اما از قراین اطمینان‌بخش در دو دیوان معاصرانش که، در آنها، از شمس خاله سخن به میان آمده، می‌توان نتیجه گرفت که سخن از دو تن است. پرسشی که هنوز نمی‌توان به آن جواب روشنی داد اینکه لفظ **خاله** در شهرت این دو شاعر گویای چیست. به هر حال، این شهاب‌الدین خاله در شمار شاعران نیمه اول قرن هفتم جای می‌گیرد که مشاعره‌اش با ضیاء‌الدین پارسی و سیف سپرنگی دلیل منزلتی است که در میان شاعران هم‌روزگار خود دارد و اگر مبالغه‌هایی که او در مدح ضیای پارسی بذل کرده صرفاً مبالغه نباشد می‌توان انگاشت که نابینا بوده است. ابیاتی که از او در دیوان ضیاء پارسی به همراه پاسخ ضیاء نقل شده چنین است:

شهاب‌الدین خاله فرستاد از سمرقند:

نورِ چشمِ هنرِ ضیاء‌الدین عقل از رای تو صفا طلبد
مهرِ زرگر ز نورِ خاطرِ تو روز و شب اصلِ کیمیا طلبد

در سرِ خنامه تو باید و بس
یاد نازم ز وحی با* نظمت
به سر تو که چشم من عمری است
رد مکن رد مکن که بد نبود
مطلب شعری نیک از من از آنک
مرد عاقل ز من دعا طلبد
هر که گوهر ز کهرنا طلبد
بارخ مه کسی شها طلبد
کز جهاتی همی تو را طلبد
دیدۀ کور اگر ضیا طلبد

* یا = با وجود

جواب فرستاده شد:

زخمِ دیو جفا شهاب‌الدین
عقل از نظم تو شرف یابد
می‌شتابد هنر به خدمت تو
جان عیسی اگر شود رنجور
گشت هجرت مرا چنانکه دلم
گفته‌ای رد مکن که بد نبود
شاد زی کز غبار مویک تو
در هنر مر تو راست معجزه‌ای

کز تو مردم همی وفا طلبد
روح از لفظ تو بقا طلبد
می^۸ سزد کز سزا سزا طلبد
هر دم از لطف تو شفا طلبد
شاید از تو خون بها طلبد
دیدۀ کور اگر ضیا طلبد
دیدۀ عقل توتیا طلبد
کز تو موسی همی عصا طلبد

هم شهاب‌الدین خاله فرستاد:

تاج اقران ضیاء دولت و دین
هر که از خدمت تو دور شود
بی تو بر چشم من جهان فراخ
خون دل را شددست فسواره
چه دهم درد سر تو خود دانی

رای تو آفتاب را مانند
همچو من از طرب جدا مانند
بسه دل خصم کم بقا مانند
همچنین بساد بی تو تا مانند
حال چشمی که بی ضیا مانند

جواب ضیاء این عنوان دارد: «هم جواب فرستاده شد»:

شهاب دولت و دین ای ز دانش
عطار دگشته طبیعت را مجاهز

(۸) در اینکه واقعاً تکواژ «می» ضبط شده مطمئن نیستم ولی جز این هم مناسب نیست.

هنر هرسو که نهضت کرد او را / تو بودی در هنرمندی هزاهز
سوارِ مرکبِ فضلی و چون تو / صفِ حکمت نمی‌یابد مبارز
چنین گفتی که چشمم بی‌ضیا ماند / به نزد عقل هست این نکته جایز
تو را با آن چنان رای چو خورشید / کجا آید ضیا در چشم هرگز

هم به شهاب‌الدین فرستاد:

شهاب‌الدین که اطرافِ جهان را / ز فضل خویش پرآوازه کردی
هنر هرسو که نهضت کرد او را / در استقبال جان پروازه کردی
چو بازِ قدرتِ آسایش طلب شد / ز چرخ هفتمینش کازه کردی
سپیده‌دم ز اشکِ حاسدات / همه روی زمین را غازه کردی
از آن نظمی که آب است از لطافت / ریاضِ دوستی را تازه کردی
ز رفعت بر در شهرِ نهادم / به هر بیتش یکی دروازه کردی
شدم ز اندازه بیرون از خجالت / ازین لطفی که بی‌اندازه کردی

و جواب شهاب‌الدین با عنوان «شهاب‌الدین جواب فرستاد»:

ضیاءِ دولت و دینِ لطف با من / چو فضلِ خویش بی‌اندازه کردی
ز آبِ شعرِ عذبِ خویش ناگاه / گسلِ باغِ دلم را تازه کردی
کلامِ چرخِ رفعت را جهان‌گیر / چو تیغِ مهر و چون آوازه^۹ کردی
کتابِ فضلِ ابتر بود از علم / همش جلد و همش شیرازه کردی
چو یازِ عمرِ خصمتِ آشیانِ جُست^{۱۰} / چو فرعونش ز دوزخ کازه کردی
به پیری سرخ‌رویم در سمرقند / از این تشریف نی از غازه کردی
چو دانستی که آیم [خود] به خدمت / چو اهلِ صفه دل پروازه^{۱۱} کردی

۹) کلمه‌ای جز «آوازه» از ضبط نسخه بر نمی‌آید و اگر این ضبط خطای کاتب نباشد و معنای ناشناخته‌ای هم نداشته باشد، چاره‌ای نداریم جز اینکه سستی را به شاعر منتسب کنیم.

۱۰) در اصل ظاهراً مصرع چیزی شبیه این است: «چو باز خصم عمر خصمت آشیان جُست.» که احتمالاً «خصم» خط خورده که در عکس چندان مشخص نیست.

۱۱) این لغت احتمالاً متعلق به حوزه ماوراءالنهر است. لغت فرس اسدی، چاپ اقبال، «پروازه» را چنین

از شهاب‌الدین خاله، چنانکه آمد، در دیوان سیف سپرنگی نیز، با نقل اشعارش، یاد شده است:

لِشهابِ الدِّينِ فِي مَدْحِهِ:

سیف دین تاج‌الشریعه^{۱۲} جز به مدحت کی شود
از افاضل زاده طبع لطیف توست و بس
آرزوها بشکنند از دفتر اشعار تو
بر* خطا باشد چو دیوان تو را حاصل کند
گوهر آگین می‌شود گوش از سماع کلک تو
گر نیاید مرغ و هم تیز پر از جست و جوی**
نام کس بی‌گفته‌های تو نماند جاودان
همچو شاخ می‌گل شادی پدیدار آورد
لفظ ذربارت که گوش عقل را آویزه‌ای است
آب گردد خاک خاقانی ز خجالت بی‌خلاف
چند باشم از جفای چرخ سرگردان چو چنگ

هر حدیث خوش که بر لفظ سخندان بگذرد
نزد اهل عقل هرچ از نص قرآن بگذرد^{۱۳}
هر که را بر طبع یار بحر عثمان بگذرد
آفتاب کیمیاگر کز سر کان بگذرد
دُرچ دُر گردد صدف بر وی چو باران بگذرد
نظم عالی تو را بازی ز کیوان بگذرد
کی شود باقی کسی کز آب حیوان بگذرد
گر نسیم خلق تو بر شاخ مرجان بگذرد
چون دل آویزی کند در رتبت از جان بگذرد
گر صبا با نظم تو از خاک شروان بگذرد^{۱۴}
آخر این بی‌آبی پیروزه پنگان*** بگذرد

→ تعریف کرده: «خوردنی بود که از پس کسی برند» و این بیت را از مرصعی شاهد آورده: «ای زنی او روسپی این شهر را دروازه نیست (کذا) نه به هر شهری مرا از مهتران پروازه نیست» و، در نسخه‌بدل‌ها، این تعریف آمده: ن: «پروازه خورشی بود که در پی قومی برند به تماشاگاه»؛ چ: «پروازه خوردنی باشد که از پس قومی برند که به تماشاگاه رفته باشند و نیز درمنه‌ای که از پیش عروس بفرزند خرمی را آن پروازه خوانند» (لغت فوس، ص ۴۳۹). در فرهنگ فارسی تاجیکی، این واژه چنین تعریف شده است: «توشه و طعامی که در سیر و شکار و سفر همراه خود می‌گیرند» و بیت «جانا چه توان کرد که اندر رو عشقت/ الا جگر سوخته پروازه ما نیست» شاهد آورده شده است. (شکوری و دیگران، ج ۱، ص ۳۹۲). با این همه هنوز ابهامی در معنای شعر وجود دارد.

(۱۲) این ضبط نسخه‌ای است که زبیده صدیقی در تصحیح خود از دیوان سیف اساس قرار داده یعنی همان نسخه گنج‌بخش. اما، در تصحیح او، «تاج شریعت» لابد بر اساس نسخه‌های متأخر ضبط شده و هیچ اشاره‌ای به عدول از نسخه اساس نشده و همین اهمال یکی از القاب سیف را که در ترقیمه نسخه گنج‌بخش از دیوان او نیز آمده کم‌زنگ کرده است. (۱۳) بی‌ت خالی از تعقیدی نیست.

(۱۴) اینکه، در شعر شاعران ماوراءالنهری این عصر از جمله سیف، این اندازه خاقانی، در مفاخرات، حقیر جلوه داده می‌شود نه از سر ضعف اوست بلکه به دلیل نفوذ شعر خاقانی متعلق به حوزه آزان در این ناحیه است و شعر او، به نظر این شاعران، در حقیقت مظهر بلاغت است.

از پس هر شدتی باشد امید راحتی
روى بنماید بهاری چون زمستان بگذرد
واثقم با اینکه با صیت جلالت این زمان
دور چرخ و نوبت باد پریشان بگذرد
تکیه بر لطف تو کردم رد مکن این چند بیت
چون منی را کی رسد کز حد امکان بگذرد
مقتدا شعر ترا سازند از روی قیاس
بر زبان شاعران گری یاد حسان بگذرد^{۱۵}
(ص ۵۴۱-۵۴۲)

* اصل: پر ** اصل: از جیب چرخ، ضبط مختار از نسخه شماره ۷۶۸ گنج بخش مورخ ۷۵۴
*** اصل: بیکان

در حق شهاب‌الدین خاله:

ای شهاب‌الدین توی کز بحر شعرت تر شود
چشمه خورشید اگر از اوج کیوان بگذرد
تو شهابی و بسوزد زاتش^{۱۶*} تیغ زبانت
در حجاب وهم تو گر دیو طغیان بگذرد
ساکنان قدس ببیند در سواد شعر تو
آسمان گر پاره‌ای از حد امکان بگذرد
گوهر معنی اگر در برق باشد طبع تو
همچو الماس از مسام گوهر آن بگذرد
روح انسانی که در طبع تو آویزد به طبع
چون فرشته از فریب آب حیوان بگذرد
گر ز خط بحر شعرت بادبانی برکشند
چون سفینه چرخ از گرداب دوران بگذرد
جمع آری از پسریشانی بسنات نعش را
گر به حسبت بر زیانت نام ایشان بگذرد
از سموم غم چرا پژمرده گردد تا به حشر
باد یاد نظمت ار از روضه جان بگذرد
کله بندد جان خاقانی به گوهرهای نظم
تا سفیر صیت تو از خاک شروان بگذرد
گر مرادی بر نیاید از کسی در هم مشو
عمر روحانی ترا بی‌آب و بی‌نان بگذرد
از نسیم باد و فیض ابر نیسان بشکفتد
چون به شاخ خشک بر فصل زمستان بگذرد
حاصل از تأخیر باشد در اجل این روزگار
با همه دشوارگردی هم تن آسان بگذرد
صبح تیغ مهدیی روزی به جایی برآمد
سوی مسهر یوسفی وقتی به کنعان بگذرد

۱۵) ترتیب ابیات در چاپ دیوان سیف مطابق نسخه اساس نیست و مصحح محترم هم چنین مسئله‌ای را قابل ذکر ندانسته‌اند.

۱۶) بیت در هر دو صورت تو شهابی و بسوزد زاتش تیغ زیانت و تو شهابی و بسوزد آتش تیغ زیانت... معنادار است. در صورت اول، بسوزد (= سوخته شود) مجهول لازم و، در صورت دوم، بسوزد (= بسوزاند) متعدی است.

چون دلِ جودی به دعوت‌های نوحی سرکشد بر من و تو مدّت توفانِ حرمان بگذرد
بادهای بوق ترکستان و توران کم** شود نبوتِ اقبالِ میرِ دادِ کاسان^{۱۷} بگذرد
(ص ۵۴۲-۵۴۳)

* اصل: آتش؛ ضبط مختار از نسخه‌ی اساس است. ** اصل: گم

آنچه فعلاً، در باب شهاب‌الدین خاله، از مجموع این قرائن برمی‌آید اینکه اولاً او شاعر میان‌مایه‌ای از ناحیه‌ی ماوراءالنهر و مشخصاً اهل یا مقیم سمرقند بوده و، از آنجا که با دو تن از شاعران نیمه‌اول قرن هفتم ارتباط و مشاعره داشته، دوران حیات او باید از اواخر نیمه‌دوم قرن ششم تا دست‌کم نیمه‌اول قرن هفتم بوده باشد و دیدیم، در شعری که برای ضیاءالدین پارسی فرستاده، سخن از پیری خود در سمرقند به میان آورده و گفته است: «به پیری سرخ‌رویم در سمرقند».

دیوان اشرفی سمرقندی، به همت آقایان عباس بک جانی و امید سروری، سال ۱۳۹۱ و اندکی پس از نگارش این مقاله، در «انتشارات سفیر اردهال» و «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی» منتشر شد و قرینه‌ای دیگر در تأیید این نظر به دست داد که، به خلاف نظر سعید نفیسی، نظام‌الدین و حسام‌الدین ملک‌شاه بیغو دو تن‌اند نه یک تن؛ زیرا این دو تن، در دیوان اشرفی سمرقندی همچنان‌که دیوان ضیاءالدین پارسی، جداگانه مدح شده‌اند و این امر البته حیات اشرفی سمرقندی را نیز به قرن هفتم می‌کشاند.

پیشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۷) سیف، در دیوان خود، این میر داد کاسانی را، که مصحح همه جا آن را کاشانی ضبط کرده، هم مدح گفته و هم چندین بار همجو کرده است (← سیف اسفرنگی، ص ۵۲۹ و ۵۳۵). ضیاءالدین پارسی نیز، در دیوان خود، چندین قصیده در مدح او دارد و عنوان یکی از قصاید او گویای نام و لقب اوست به صورت کامل **الملک الکبیر الکرم غیاث‌الدین محمودین علی المعروف پداملکشاه الکاسانی** (نسخه عکسی شماره ۳۲۰۹). برای سمت دادملکشاهی یا امیردادی یا دادبکی ← توضیحات قزوینی، در مقدمه مجلد دوم تاریخ جهادگشای جوینی، ص ۵۰۰.

منابع

- آتابای، بدری، فهرست دیوان‌های خطی کتابخانه سلطنتی و کتاب هزار و یک شب، چاپخانه زیبا، تهران ۱۳۵۵.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
- اسفرنگی، سیف‌الدین، دیوان، تصحیح زبیده صدیقی، قومی ثقافتی، مرکز بهبود پاکستان ۱۹۷۸.
- بارتولد، و.و، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- بازورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گامشمارای و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران، تهران ۱۳۸۱.
- بداؤنی، عبدالقادر بن ملوک شاه، منتخب التواریخ، مصححان: توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، ج ۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۹.
- جوینی، عظاملک محمد بن محمد، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، ج ۲، نقش قلم (افست چاپ لیدن)، تهران ۱۳۷۸.
- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، تصحیح و تعلیق جواد فاضل، ج ۱، کتاب‌فروشی علمی، تهران، بی تا.
- شکوری محمدجان، ولادیمیر کاپرانوف، رحیم هاشم، ناصر جان معصومی، فرهنگ فارسی تاجیکی، برگردان از خط سیریلیک و تصحیحات محسن شجاعی، ج ۱، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- شمس حاجی، شمس‌الدین محمد بن دولت‌شاه بن یوسف شیرازی، سفینه، مقدمه و تصحیح و تحقیق میلاد عظیمی، سخن، تهران ۱۳۹۰.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۷۸.
- صوفی مازندرانی، محمد، تذکره بتخانه، نسخه شماره ۱۲۰ مجلس شورای اسلامی.
- ضیاء‌الدین پازسی، دیوان، میکروفیلم نسخه ۲۵۲ کتابخانه سلطنتی.
- عوفی، نورالدین محمد، لباب الالباب، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل سعید نفیسی، کتاب‌فروشی ابن سینا، تهران ۱۳۳۲.
- نفیسی (۱)، سعید، حواشی و تعلیقات بر تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی از ابوالفضل محمد حسین کاتب بیهقی، ج ۲ و ۳، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۲.
- نفیسی (۲)، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، دو جلد، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۶۳.
- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۲، چاپ موسوی، تهران ۱۳۳۹.
- Prisak, Omeljan, *The Decline of the Empire of the Oghuz Yabghu*, in *The Annals of the Ukrainian Academy of Arts and Sciences in the U.S.*, Vol II, Summer 1952. No. 2 (4).

